

لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری

از لهجه شیرازی نمونه‌هایی در دیوانهای سعدی و حافظ موجود است که زبان مردم شیراز و نواحی اطراف آن شهر را در سده‌های هفتم و هشتم نشان می‌دهد. از این نمونه‌ها و نمونه‌های دیگر، که درین مقاله بذکر آنها خواهیم پرداخت، بخوبی روشن است که لهجه‌ای که مردم شیراز تا قرن نهم بدان گفتگو میکردند نه تنها با زبان درّی^۱، یعنی زبان رسمی و زبان نوشته و کتابت در سراسر ایران، فرق بسیار

۱- «درّی» منسوبست به «در» و «در» بمعنی پایتخت و دربار است. روی سکه‌هایی هم که درمیدان زده شده است کلمه (BB) = DAR (= پایتخت، دربار) دیده میشود. این زبان، زبان جنوب غربی ایران یعنی زبان پارسی (= پارسیک) است که در زمان شاهنشاهی ساسانیان زبان رسمی و زبان نوشته و کتابت شده و بواسطه نفوذ سیاسی و مذهبی و فرهنگی آنان رفته‌رفته بر قلمرو زبان پارتی (= پهلوانیک) یعنی زبان خراسان و زبان‌های دیگر ایرانی مسلط شده و آنها را ازمیان برده است. البته بواسطه این تماس و تسلط مقداری از واژه‌های زبانهای دیگر چون پارتی و سغدی و غیره به پارسی آمیخته و آنرا غنی‌تر ساخته است. پس از اسلام هم همینکه سلسله‌های پادشاهان ایرانی چون صفاریان و سامانیان روی کار آمدند، بتقلید از پیشینیان خویش از شاعران و نویسندگان ایرانی و زبان پارسی، یعنی زبان متداول دربار ساسانی پشتیبانی کردند و شاعران و نویسندگان بدین زبان که سابقه ادبی و فرهنگی داشته و بدان مسلط بوده‌اند شعر گفتند و کتاب‌ها پرداختند. وجود بهترین و بلندترین نمونه‌های شعر فارسی درّی چون اشعار رودکی و فردوسی و شهید در زمان سامانیان یعنی زمانی که آنرا آغاز ادبیات فارسی نودانسته‌اند، خود بهترین گواهیست که زبان درّی (یا بقول فردوسی «پارسی درّی») لهجه‌ای مهجور و متروک نبوده است که پادشاهان سامانی یا صفاری آنرا تقویت کرده و شاعران را بسروند با آن لهجه تشویق کرده باشند، بلکه زبانی بوده است سابقه‌دار و جا افتاده و قادر به نمایاندن*

داشته، بلکه بازبان امروزی مردم شیراز هم بکلی متفاوت بوده است، تا آنجا که فهم آن برای اینان نه تنها دشوار بلکه محال است.

شکی نیست که زبان شهرهای بزرگ ایران و مراکز علم و ادب در تحت تأثیر زبان فارسی دری تغییر کلی یافته و بزبان اخیر یعنی زبان رسمی و کتابت نزدیک شده است. شیراز را هم که از قدیم مرکز علم و ادب بوده و صدها سال لقب «دارالعلم» داشته است، ناچار ازین تأثیر بهره‌ای بسزا بوده است و بویژه روانی و لطافت و فصاحت سخن و شعر سعدی و حافظ که حتی در زمان خودشان هم در دورترین شهرهای ایران و انیران رواج داشته و زبانزد مردم بوده است، در روان و زبان همشهریان نکته‌سنج و شعر دوست و ادب‌پرور خود چنان تأثیر کرد که رفته‌رفته زبان عامیانه و محلی خود را تا جائیکه میتوانستند بزبان آنان نزدیک می‌ساختند، تا آنجا که اگر امروز از نمونه‌های موجود لهجه شیرازی، مثلاً از «کان ملاح» شاه داعی شیرازی، شاعر قرن نهم هجری شعری چند بر آنها خوانده شود چیزی دستگیرشان نمیشود در صورتیکه همه مردم، بی‌سواد و باسواد، دیوان سعدی و حافظ، همه را از آغاز تا انجام، می‌فهمند و در همه خانه‌ها بدیوان حافظ تقال می‌زنند. بی‌هیچ تردیدی میتوان گفت عامل تغییر فوق‌العاده زبان شیرازی، از نمونه‌های موجود سده هفتم و هشتم و نهم بشکل امروزی،

احساسات لطیف بشری و بیان سخنان حماسی و افکار فلسفی و منطقی و عرفانی و آوردن انواع تشبیهات ادبی بوفور، که مدتها وسیله بیان اندیشه‌های باریک و سخنان بلند ادبی بوده است، و گرنه محالست زبانی از آغاز کار و یکباره باوج ترقی و کمال خویش برسد، آنچنان که در طی هزار سال تنبیری کلان در آن راه نیابد. زبان دری و کتابت و بسخن دیگر «لفظ‌قلم» همیشه و در همه‌جا بازبان عامیانه فرق داشته است، چه یکی زبان شعر و شاعری و بیان اندیشه‌های ژرف فلسفی بوده است و دیگری زبان بازار و مردم عادی، یکی در همه‌جای کشور و نزد دانشمندان شهرهای مختلف رواج داشته و ناچار با اصطلاحات و لغات محلی آمیخته و مترادفات زیاد پیدا کرده است و دیگری در سرزمینی کوچک میان عده کمی روان بوده و رفته‌رفته راه زوال پیموده است. بنابراین تعجیبی نیست اگر لهجه شیرازی سده نهم بازبان فارسی دری، با اینکه اصل هردو «پارسیک» یعنی زبان جنوب غربی ایرانست، فرق داشته باشد.

همانا وجود این دو شاعر ساحر است .

نمونه‌های موجود لهجه شیرازی، تا آنجا که نگارنده میدانند، چند بیت است در دیوان سعدی، چند بیت در دیوان حافظ، جمله‌ای در «فردوس المرشدیه»، بیتهی در فرهنگ سروری و بیش از هفتصد بیت در دیوان شاه داعی‌الله شیرازی .

ابیات شیرازی سعدی و حافظ، مانند سایر اشعارشان، استنساخ بسیار را، از تحریف مصون نمانده است. ابیات شیرازی سعدی و جمله‌ای را که بلهجه شیرازی در فردوس المرشدیه یافت میشود، آقای ادیب‌طوسی، استاد دانشگاه تبریز^۱، و از آن حافظ را مرحوم قزوینی^۲، فاضلانه شرح و تفسیر کرده‌اند .

۱- نک. نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال هفتم شماره ۲ ص ۱۷۵-۱۸۹ و شماره ۱ ص ۲۸.

۲- نک. دیوان حافظ بتصحیح قزوینی- غنی ص ۳۰۴-۳۰۵ و حواشی (غزل ۴۳۸):

هنوز دیوانی از سعدی، از روی نسخه‌های کهن با ذکر همه نسخه بدلها بچاپ نرسیده است تا شکل درست واژه‌های ابیات شیرازی را بدست دهد و پژوهنده را، در تفسیر و شرح هر بیت، از بوك و مگرهای بیشمار، برهاند. با بدست آمدن شکل درست ابیات شیرازی سعدی، شاید استاد ادیب‌طوسی هم مجبور شود در تحقیق فاضلانه خویش، درباره پاره‌ای از واژه‌ها، تجدیدنظر کند. درباره ابیات شیرازی حافظ، که در نسخه قزوینی-غنی، ظاهراً بدون تحریف یا با تحریف بسیار اندک، بچاپ رسیده است ذکر چند نکته کوچک لازمست .

ابیات چنینست :

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| [امن انکرتنی عن عشق سلمی] | تزاوّل آن روی نهکو بوادی |
| که همچون مت‌ببوتن دل وایره | [غریق العشق فی بحر الودادی] |
| بپی ماچان غرامت بسپر یمن | غرت یکک وی روشنی ازامادی |
| غم این دل‌بوات خورد ناچار | و غرنه اوینی انچت نشادی |

در شرح و ترجمه نخستین مصرع شیرازی یعنی «تزاوّل آن روی نهکو بوادی» بیاید دیدن. یعنی ای کسیکه بر من انکار کردی از عشق سلمی تو ازاول آن روی نیکورا بایستی دیده باشی. « باید گفت که لهجه شیرازی تا آن زمان هنوز بعضی از مشخصات فارسی میانه را از دست نداده بوده است، مثلاً هنوز فعل متعدی بصیغه مجهول بیان میشده است (مگر آنکه تحت تأثیر فارسی نو قرار گرفته یا عیناً عبارتی از فارسی ادبی نو آورده شده باشد). «دی» = مصدر*

درین مقاله کوشش نگارنده بر اینست که بینی را که در فرهنگ سروری آمده

*و اسم مفعول یعنی، «دیده» یا «دیده شدن» و بمعنی حقیقی مصرع بالا باید چنین باشد: ترا (یا) بوسیله تو) از اول آن روی نیکو بیاستی (= بوا) دیده شدن.

در بیت بعد در شرح مصرع نخست: «که همچون مت بیوتن دل وای ره» ke hamcun mot bebutan del ve ī rah در حاشیه واژه «بیوتن» تنها به «بیوتن» و در ضمن شرح تمام بیت به «شود» ترجمه شده است: «تا همچون من ترادل یکبارگی غریق عشق در دریای دوستی شود! و ترجمه درست کلام «بشود» و «بباشد» (= bu*) بودن و شدن است، سنج. این بیت از «کان ملاحه»: غر نه تخت ای دره بوتن تمیز وادنه تو قرسک قند از مویز.

Yar na toxat l (= ē) dara butan tamīz vā donē to qorsak qand az mavīz

اگر در (= na مخفف انه = ana اندر) سخن ترا يك ذره (؟) باشد تمیز باز دانی تو قرص قند را از مویز (= باز دانستن = تمیز دادن) و این مصرع از همو: چبوتن از پی حجله که پات ادر ندینی ce butan az poye hajla ke pāt a dar nadini، چه باشد که از پای حجله پایت را بدرون نهی (؟): «وای ره»، «یکبار» و «یکبارگی» ترجمه شده است و بایستی «به یکبار» ترجمه میشد: و (ve) = به، ای ره = یکبار، سنج. کان ملاحه ص ۳۸۱ س ۱۱.

و بیت بعد: بیی ماچان غرامت بسپر یمن غرت يك وی روشتی از امادی،

چنین ترجمه شده است: «بیای ماچان ما غرامت خواهیم سپرد اگر تو گناهی یا تقصیری از ما دیدی».

و بایستی چنین ترجمه شود: ما را بیای ماچان غرامت بسیار اگر بوسیله تو يك بی روشی از ما دیده شد.

و باین ترتیب بایستی «بیی ماچان غرامت» (با اضافه غرامت به بی ماچان) خوانده شود و اگر آنرا به «بیی ماچن غرامت» تصحیح کنیم هم کشیدگی «آی» «چان» لطمه ای بوزن شعر نمیزند و هم شکل عامیانه آن بهتر نشان داده میشود:

be poymācone Yeramāt besparīmon Yarat yak vī raveštī az amā di

«غرامت» تحت تأثیر زبان ادبی بشکل صحیح آن نوشته شده است (و بی شک کار نویسنده نسخه است) و بایستی دراصل «غرومت» بوده باشد. (تغییر ā به ā پیش از m و n). «بسپر یمن» به «بسپاریم» و «خواهیم سپرد» ترجمه شده است در صورتیکه ... من (= همان) ضمیر متصل مفعولی واضافی میتواند باشد و نه فاعلی. «دی» آخر نیز اسم مفعولست بمعنی «دیده». *

است ترجمه و شرح کند و نمونه‌های از اشعار شیرازی «شاهداعی‌الله» بدست دهد. شرح تمام اشعار شیرازی وی یا «کتاب‌کن‌ملاحظت» در حوصله این مقاله نمی‌گنجد، امیدست بزودی آنرا جداگانه بچاپ رسانیم.

در فرهنگ سروری یعنی مجمع‌الفرس در شرح لغت «هن» چنین آمده است:
 «هن [بکسرها] یعنی هست، مثالش شاعر گوید بزبان شیرازی:

عینه هن یا پیشنی جام جم یامه بدر که نمی‌از که الممدست و نمی‌پنهان هن.»
 مصرع نخست باید چنین تصحیح شود تا اندک خللی که در وزن شعر و معنی آنست از میان برخیزد:

عینه هن یا پیشنی جام جم [ن] یا مه بدر این بیت در وصف پرمه است
 آنگاه که از کوه برمی‌آید، و باید آنرا اینسان خواند:

Oyne hen yā Pešaniye Jāme-Jam[en] yā mahe badr
 ke nemi az koh olamdast(alamdast?) o nemi panhān hen

* و در بیت آخر: غم این دل بوات خورد ناچار و غرنه او بنی آنچه نشادی
 Yame īn del bevātət xward nācar vaʿar na ōbeni oncet našādi
 «نشادی» به «نشاید» و «شایسته نباشد» معنی شده است! نشادی = نشا (= نشاید) + دی (= دیده، دیدن). تعجب در نیست که شارجی که «بوادی» (در مصرع اول شیرازی) را «بباید دیدن» معنی کرده است، چگونه پی بمعنی «نشادی» که درست همان نوع ترکیب است نبرده و آنرا به «نشاید» معنی کرده است: «..... و گرنه خواهی دید (!) آنچه ترا نشاید»!

در لهجه شیرازی «این» = «ای»، نویسنده نسخه حتماً تحت تأثیر زبان فارسی دری «ای» را «این» نوشته است. برای واژه «اوبنی» نسخه بدل «وابنی» داده شده است ولی از درستی یکی از آن دو شکل، و یا برتری یکی بر دیگری، ذکری بمیان نیست. در اینجا واژه «اوبنی» درست است = پیشوند benē + (ōbā)ow = دوم شخص مفرد از فعل مضارع شرطی. پیشوند «او-» و همچنین هو- (hō-, hū-) و ها- در لهجه شیرازی بر سر صیغه‌های امر و مضارع شرطی درمی‌آید چون اوکان owkān. ōkān = بکن (دیوان شاه داعی‌الله س ۳۹۷، ۱۲)، اروه‌خنه ar hōxōnē = اگر بخوانی (همو ص ۴۲۷، ۱۹)، هاده hādeh = بده (همو، ص ۳۹۹، ۳). غم خوردن = بفکر (کسی یا چیزی) بودن.

وچنین معنی کرد:

آینه است یا پیشانی جام جم (است) یامه بدر که نیمی از کوه بر آمده است و نیمی پنهانست.

عینه = آینه؛ طرز نوشتن آن یعنی «ع» بجای «ا» خواندن و فهمیدن معنی شعر را دشوار میکند^۱. ظاهراً همیشه و هر جا که نیازی بنوشتن این واژه بلمحه محلی بوده است آنرا باعین (= عینه) مینوشته اند^۲.

هن = hen = است؛ پشنی = pešani = پیشانی؛ جام جم = جام جم + en = است (در هنگام اتصال واژه پیش)؛ نمی = nemi = نیمی؛ که (دومین در مصرع دوم) = koh، مخفف کوه؛ الم دست = olamdast = بر آمده است، مر کب از ol-، پیشوند = بر- + آمدست، مخفف آمده است.

این پیشوند (ol-) در کتاب کان ملاححت شاه داعی الله دوجا با فعل آوردن بکار رفته است (= الار)، و در یک مورد آن، چه در نسخه چاپی و چه در نسخه خطی متعلق

۱- «عینک» که اکنون در زبان فارسی رواج دارد و حتی در شعر هم بکار رفته است (خواهم که رخت بینم بی واسطه عینک خواهم که برت گیرم بی حائل پیراهن- ایرج میرزا) از واژه آینه (= شیرازی عینه oyneh بمعنی آینه و شیشه) است نه از عین عربی، هنوز هم عوام الناس شیراز آنر oynak مینامند. تصور اینکه این کلمه از «عین» عربی (= چشم) است باعث ساخته شدن قیاسی واژه بازاری مضحکی، برای آلتی، که تقویت نیروی شنوایی را بکار می رود، شده است یعنی «سمع» از سمع عربی (= گوش).

۲- این واژه با همین املاء در «کان ملاححت» بسیار بکار رفته است، که از آن جمله است:

جمال یار نه عینه دل مه کش جلوه سرش زه شعله نور حقایق و اسرار.

ص ۳۸۷، بیت ۴۱۹۴

نه عینه جن مش جلوه که جمال قدم بش دل مه مساوی بیود جو دو قدم.

ص ۴۰۰، بیت ۴۳۲۰

دلی که غیر نمی بیت و صدق بیاره اکار چو عینه عین صفاهن گراز مه می پر سه.

ص ۴۱۱، بیت ۴۴۳۰

عالم انفس که هن ای عینه وار میقت ای پرتو حسن از مدار.

ص ۴۳۹، بیت ۴۷۳۸ و جز آن.

بدانشگاه تهران، که تنها نسخه‌ایست که عکس آن در اینجا در دسترس نگارنده است، روی حرف نخست پیش گذاشته است (= اُالر).

۱- در پایان غزلی که مطلع آن اینست:

هرای دمم اگش دل ندی رست از یار که هر که یار مهن دست اُهیتمن از اغیار

har ī damom a goše del nedoy resot az yār

ke har ke yare mōhen dast ohitan az agar

هردمیم به گوش دل ندائی رسد از یار که هر که یار منست دست از اغیار بدارد،

چنین آمده است:

سماع عیرفن و رخس عاشقان هن دز کجـاهه داعی دستی تو زو و عشق الار

samā'e 'ērefon o raxse āšeqān (یا āšeqon یا 'īšeqon) hen dez

kojā hē Dā'i dastī to zez (?) ve 'ešq olār

یعنی: سماع عارفان و رقص عاشقانست دیگر det کجائی داعی، تو نیز (?) دستی به عشق بر آر

عیرفن = عارفان؛ رخس = رقص؛ دز = دگر، منجر واژه پهلوی هم؛ کجاهه =

کجائی؛ زز (?)، این کلمه چندبار در «کان ملاحه» بکار رفته است و همه جا میتوان

آنها به «نیز» معنی کرد؛ اُالر = بر آر (ال = بر).

۲- در بند دوم سطر چهارم «ترجیع بند آخر» ص ۴۲۰:

چون رو اغه هم ره^۱ و حسنی^۲ دستی^۳ تزه دز و عشق اُاره

۱- نمونه اماله الف در «کان ملاحه» بسیار و از آن جمله است: عقیقت = عاقبت؛ خیرجی

= خارججی؛ ابتدی = ابتدا؛ زهد = زاهد؛ زهدان = زاهدان (در فارسی هم دهی بنام زیدون

zeydūn هست که بایستی همین کلمه باشد. منجر زاهدان مرکز استان بلوچستان)؛ سیل =

سال؛ خیلی = خالی؛ حجیب = حجاب؛ عقیب = عتاب؛ کتیب = کتاب؛ حسیب = حساب؛ میل

= مال؛ مصلی = مصلی^۱؛ عیلم = عالم؛ عیید = عابد؛ غییت = غایت و جز آن؛ عاشقان درین

مصرع بایستی عیشقن نوشته میشد و نویسنده تحت تأثیر زبان کتابت عاشقان نوشته است.

۲- نسخه چاپی و نسخه دانشگاه = همره، نسخه موزه بریتانیا = همره = همره^۱،

همراه هستی.

۳- چنین است در نسخه دانشگاه تهران، نسخه چاپی = هستی.

con rii a/a hamrabē ve hosnī
dastī taze dez ve ʿšq olārē

یعنی: چون روی اگر به حسنی همراهی دستی تازه، دیگر به عشق بر آری
(یا، دست تازه دیگری به عشق بر آری)

و اما «آل» (ol-) پیشوندی است که در زبان پهلوی نیز رایج بوده است، هزوارش
آن lā (= ol-) و معنی آن بر است.

در متن پهلوی «اندرز دستوران به بهدینان آمده است:

«Guft YQʿYMUNēt AMT LʿYN MN ZK AMT xʷaršēt LALA YATUNēt..... =

«Goft ESTĒT ka PEŠ AZ AN KA xʷaršēt UL AYēt.....

گفته شده است که پیش از آنکه خورشید بر آید.....

در زبان عامیانه مردم شیراز هنوز واژه‌هایی یافت می‌شود که یاد آور این پیشوند
قدیمی است، چون: «علم‌الیو»^۱ alam-e-aliow یعنی «علم بر افراشته»، مورد استعمال
آن وقتی است که می‌خواهند ناموزنی بالای دراز کسی را بنمایانند (= مثل علم‌الیو).
تبدیل ol- به al شاید برای تشابه با علم بوده است.

olol = بمعنی خل و معمولاً بکسی می‌گویند که قاهتش با عقلش مناسب نباشد (قامت
دراز و عقل کم) و تقریباً دشنامی است که گوینده با حس ترحم و تحقیر ادا کند.

ololak = مترس، مترسک؛ 'الک سرلته (= جالیز)، 'الک سرخرمن = مترسک
سر جالیز یا خرمن آل کردن al-kerdan (نه ol-) = مسخره کردن، بمسخره انگشت

Heinrich F. J. Junker: The Farhang i Pahlavik, - ۱
Heidelberg 1912, XXV, 64 107.

Iranische Texte und Hilfbücher herausgegeben von.....

No. I. Das Farhang i Pahlavik, Leipzig, 1955, 23.

Carl Salemann: Ueber eine Parsenhandschrift der Kaiserlichen
öffentlichen Bibliothek zu St. Petersburg, tiré de vol. II
des travaux de 3e session de Congrès international des
Orientalistes. XXV, 82.

۲- ذکر این اصطلاح فراموش شده را سپاسگزار دکتر م. ت. مقتدری هستم.

نما کردن و مشخص نمودن؛ *alom kerdi?* = مسخره‌ام کردی؟.

و اما قسمت شیرازی دیوان شاه‌داعی‌الله شیرازی که صفحه‌های ۳۷۴-۴۴۲ دیوان او را اشغال کرده است^۱ کتابیست موسوم به «کان ملاححت»، دارای ۷۱۸ بیت (۴۰۶۸-۴۷۸۵)؛ خود شاه‌داعی در ضمن یک رباعی (ص ۴۲۸) هم نام این بخش را که «کان ملاححت» است میبرد و هم قید میکند که این بخش بلهجۀ شیرازیست:

شعر شرزیش بو ملاححت نه تمام (بجای تموم) شز «کان ملاححت» مه اوزو نمکی^۲

Šer-re šeraziš bū melāhat na tamām šaz «kān-e Melahate» mo owzu namaki

شعر شیرازی ملاححت تمام نبود از «کان ملاححت» منش نمکی افزوده شد

اینک نمونه‌ای از کان ملاححت. غزل (ص. ۳۹۷)

۱. کشاز خه مطلب جان مه‌جلز در دل فروغ نور تجلی بنی نه منظر دل
۲. نه هر فلک که بنه تو روانهن استره نه عرش پاک خداهن روانه اختر دل
۳. هر آنچه هن و کیش آفری خدانه کیهان جذاهن از کر و بار کیهانیان کردل
۴. نمی بنم نه کیهان نخش صورت ری دوست مگر که صورت ری دوست هن مصوردل
۵. کمن نه جنب مه‌درد دل تو ا درویش ز خون بنی که پیرن غرمه‌وا کنم سردل
۶. جه پهلوان هم انه عشق ای که از ری لطف هر زمه‌دینه نمی شیت و می کشم بردل
۷. ازای که از دل خش نی خبر مکی داعی غلام‌همت ای بش که هست جا کردل

۱- بکوشش م. دبیر سیاقی که چاپ «مجمع‌الفرس سروری» هم بتصحیح ایشان صورت پذیرفته است و هم ایشان مرا از بیت شیرازی فرهنگ نامبرده آگاه ساختند و تفسیر آنرا از من خواستند و مرا بنوشتن این مختصر برانگیختند.

1. *Gošāb-e xo matalab jān-e mo jolaz dar-e del
Forūy-e nūr-e tajalli benī na manzar-e del*
2. *Na har falak ke benē to rovānhen estara-i
Na 'arš-e pāk-e xobā hen rovāna axtar-e del*
3. *Har ānca hen ve kartš āfari xobā na gehān
Jobā hen az kar-o bār-e gehāniyān kar-e del*
4. *Namibenem na gehān naxš-e šurat-e rōy-e dōst
Maṡar ke šurat-e rōy dōst hen moṡavvar-e^Δdel*
5. *Kamen na janb-e mo dard-e del-e to ē darvēš
Ze xun benī ke poren ʧar mo vākonem sar-e del*
6. *Ce pahlavān hem ana 'ešq-e oy ke az rōy-e loṡf
Harezma dība namišēt-o mikešam bar-e del*
7. *Az oy ke az del xoš ni xabar magoy Dā^ci
yolām-e hemmat-e oy boš ke hest cākar-e del*

معنی غزل بالا، کلمه بکلمه، چنینست :

۱. گشاد خود مطلب جان من جز از در دل فروغ نور تجلی بین درمنظر دل
۲. در هر فلک که بینی تو روانست ستاره‌ای در عرش پاک خداست روانه اختر دل
۳. هر آنچه هست به کاریش آفرید خدادر جهان جداست از کار و بار جهانیان کار دل
۴. نمی‌بینم در جهان نقش صورت روی دوست مگر که صورت روی دوست است مصوّر دل
۵. کمست در جنب من^۲ درد دل توای درویش از خون بین که پراست اگر من باز کنم درد دل [را]
۶. چه پهلوانم اندر عشق او که از روی لطف هر گزم(?) دیده نمیشود و می‌کشم بار دل [را]

۱- استعمال قدیم و ادبی «مگر» بمعنی «ولی» فروانست و هنوز هم در زبان فارسی افغانستان رواج دارد.

۲- یعنی «کم است در نزد (پهلوی) درد دل من، درد دل تو»

۷. از او که از دل خودش خبر نیست، مگوداعی غلام همت او باش که هست چا کردل

۱. کشاذ = گشاد، گشایش؛ خه = خود؛ مه = من؛ جلز = Jolaz یا Jalaz (و در صورت اخیر، حرکت هجای نخست برای تشابه با حرکت هجای دوم تغییر یافته است) مرکت از جل - = جز، جدا، پهلوی = $t < d < 1$ jut + از، اینکلمه هنوز هم در شیراز، ضمن عبارتی که معمولاً در سر آغاز قصه‌ها میگویند، شنیده میشود: « ییگی بود ییگی نبود جَلَز (جَلَس) خدا هیشکی نبود. »
 yikki bud yikki nabud, Jallaz(-s) xodā hiški nabud؛ بین = بین؛
 نه = در. مخفف آنه = اندر (در لهجه امروزی شیراز اثری از آن نیست).

۲. که بنه = که بینی با یاء مجهول و برای همین با «ه» نوشته شده است؛
 روانن = روان است؛ استره = ستاره‌ای،

۳. آنچه - آنچه (در نسخه خطی، بسبک معمول قدیم، فرقی میان چ و ج، گ و ک، پ و ب نیست). و (بکسر) = به، کریش = کاریش، کار + ی + ش؛ آفری =
 آفرید؛ گیهان = گیهان، جهان؛ گیهانیان = گیهانیان، جهانیان؛ کر = کار.
 ۴. نمی بنم = نمی بینم؛ نخش = نقش؛ ری = روی؛ مفر = مگر = ولی.

۵. کم = کم است، کم + en = است؛ ا = ای؛ پرین = پر است؛ غر =
 گر؛ واکنم = بازکنم،

۶. هم = هستم؛ آنه = اندر؛ ری = روی (ره میشود ری raye = ره، ری لطف = ره لطف)؛ هر زمه = هگرزم، هر گرم. هر گز بوسیله من؛ نمی شیت: نمی شود؛
 بر = بار.

۷. ای = او؛ خش = خودش، (خه + ش)؛ نی = نیست، مکی = مگو؛ بش =
 باش. جا کر = چا کر.

نمونه دیگر از یک ترکیب بند ص ۲۴۲ دیوان شاه داعی .

۱. دریای رحمتش انه موجن شوانرزی

مرو و مهی شنز خن فضل این رزی

۲. از لطف ای عروس چمن می‌وشت و خه

وارنک ری کل و جهشی مست نر کزی

۳. غریفیض ای نبوت شقایق نشاش که

از رنگهی قبی خه نه سوسن کلا دزی

۴. آو حیات دم و دم اخضر صوزه دت

کش قدرت او را هم اوه از باذ نورزی

۵. نقش نقاش چین خجلن از بهار و گل

صنع خدش می برزت عالم افززی

۶. وش حمد و شکر جمله مرغان نه غلغلن

تسبیح ای نه ازون قمری و بلبلن

1. *Deryā-ye raḥmateš ana mowjen ševānrozī*
Moru-o mohi šon-az xon-e faẓl-e oyen rozī
2. *Az loṭf-e oy ʿarūs-e caman mī-vašat ve xo*
Vā rang-e roy gol-o cešəhoy mast-e nargezī
3. *ẏar feyẏ-e oy nabūt šaqāyeq našās ke*
Az ranghoy qaboy xo na sūsan kolādozī
4. *Āv-e ḥayāt dam ve dam a xezr-e šowza dat*
Keš godrat ow rā ham ū-e az bād-e Nowrozī
5. *Naqš-e naqāš-e cin xejelen az bahār-o gol*
Šonʿ-e xobāš mībarazat ʿālam afrozī
6. *Vaš ḥamd-o šokr-e jomle-ye moryān na ẏolẏolen*
Tasbīḥe oy na ozvon-e qomriy-o bolbolen

ترجمه بند بالا، چنینست :

۱. دریای رحمتش شبانه روز در موجست
مرغ و ماهی روزیشان از خوان فضل اوست
۲. از لطف او عروس چمن به خود میبald
بارنگ روی گل و چشمهای مست نر گسی
۳. اگر فیض او نبود شقایق را نشایستی
از رنگهای قبای خودش در سوسن کلاهدوزی کردن
۴. به خضر سبزه دم به دم آب حیات دهد
که آب زاهم قدرت [از] اوست، از (بوسيله) باد نوروزی
۵. نقش نقاش چین از بهار و گل خجلست
عالم افروزی صنع خدا را می برازد
۶. حمد و شکرش جمله مرغان را در غافل است
تسبیح او در زبان قمری و بلبل است

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی

۱. نسخه خطی: دریای رحمتش، نسخه چاپی، دریای رحمتی؛ انه = اندر؛
موجن = موج + en = موجست؛ شو انرزی به شبانه روزی؛ مرو = مرغ (سنج، مروا
ومرغوا)؛ مهی = ماهی (سنج، واژه معمول جنوب ایران moy(i)mutū = ماهی
ساردین،) شنز sonazشان + از؛ خن = خوان؛ این en + oy = oyen، او + است؛
رزی = روزی؛

۲. می وشت. (< -vaxš، سانسکریت -vakš) = میبald؛ و خه ve xo

= بخود. وا = با؛ ری roy = روی؛ جشی = چشمهای؛ نر گزی = نر گسی.

۳. غر = گر، اگر؛ نبوت، نبود، نشاش = نشایدش، نشا = نشاید + ش؛ که =

کردن؛ رنگی = رنگهای؛ قبی = قبای؛ نه = در؛ کلادزی = کلاهدوزی؛
 ۴. آو حیات = آب حیات؛ دم و دم = دم به دم؛ آ = به؛ صوزه = سبزه؛ دت =
 دهد؛ او را aweā بجای oweo؛ اوه = ue = اوست، ū، او + e است (en <)؛
 نورزی = نوروزی .

۵. خجلن = خجل است؛ می برزت = می برازد؛ عالم افززی = عالم افزوزی .

۶. وش vaš = oš (پهلوی oš) = o یا va = و + ش، وش حمد و شکر = و

حمد و شکرش، غلغلن = غلغل است؛ ازون = زبان، بلبلن = بلبل است .

پایان

تذکر - از اینکه دوست و همکار دانشمند ما در صدد هستند که اشعار شیرازی
 شاه داعی را توضیح و نشر دهند مایه بسی خوشبختی است و لازم است یادآور شوم که
 قسمتی از اشعار «کان ملاحه» شاه داعی مثنوی است بنام «سه گفتار» در تصوف و شامل
 ۱۷۵ بیت است که من از چندین پیش آنرا با توضیحات لازم برای چاپ آماده کرده ام
 و اگر توفیقی حاصل شد در شماره تابستان با انتشار آن خواهم پرداخت . ادیب طوسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی